

... خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم

اولین احتمال محقق نشد و لایحه پیشین به وزارت دادگستری و قوهقضاییه اعاده و به جای آن لایحه‌ای مشابه لایحه قبلی - پیش از اصلاحات دولت آقای احمدی‌نژاد- بلکه «غلیظ‌تر» از آن به دولت واصل شد!

چون این بار - حداقل در دولت- بررسی لایحه در اختفا و استتار صورت نمی‌گرفت (که نباید هم چنین باشد) کانون‌های و کلا به تکاپو افتادند. دولت محترم پذیرفت که پیشنهادهای اصلاحی کانون‌ها شنیده و متن تنظیمی اتحادیه کانون‌های وکلا (اسکودا) دیده شود. این اقدامات انجام و در نهایت گفته شد بسیاری از اشکالات مرتفع و خطر تخدیش استقلال کانون‌ها برطرف شده‌است. البته، ناگفته نماند که عملاً پس از تصویب اولیه لایحه در هیات دولت، دیگرکار «اختفا و استتار» بر قراربند بررسی و بازبینی لایحه مستولی و باعث ایجاد این پرشش شد که «اگر اشکالات لایحه رفع شده و متن چیزی بسیار خوب و عالی و متعالی است، پنهان کردن آن چه لزومی دارد؟!» این پرشش نگرانی و دلمشغولی کلاما موجهی را در اذهان وکلا ایجاد کرده بود که بعدا معلوم شد بی‌علت نبوده‌است.

۵- متن مشعشع «لایحه جامع و کالت و مشاسوره حقوقی» باز هم پوشیده و پنهان باقی ماند تا اینکه دیگرکار فرد دلسوز ناشناسی نسخه‌ای از آنچه را که ادعا شده است متن نهایی لایحه‌است، به صندوق پستی دفتر پند انداخت.

با بررسی این متن - که امیدوار اصل نباشد- مواردی آن به نظر رسید که توجیه‌کننده آن پنهانکاری و اختفا و استتار است و البته مشکلات لایحه به اینها منحصر نیست:

الف- بند۴ از ماده ۱۱ لایحه وکلای غیرمسلمان وابسته به اقلیت‌های مذهبی شناخته‌شده در قانون اساسی را از عضویت در هیات‌مدیره کانون‌ها محروم کرده‌است.

ب- احراز صلاحیت اعضای «هیات نظارت» که به موجب ماده ۲۳ لایحه اختیارات بسیار مهمی دارند، برعهده «هیاتی متشکل از روسای شعب دادگاه عالی انتظامی قضات» گذاشته شده‌است. این موضوع هم‌اکنون یکی از چالش‌ها و معضلات کانون‌هاست که نفعتنها حل و برطرف نشده بلکه پیچیدگی بیشتری پیدا کرده‌است.

پ- به موجب بند ۳ ماده ۴۳ «عضویت در گروه‌های محارب و معاند» بدون اینکه در مرجع قضایی احراز و در حکم قطعی دادگاه عینک شود موجب ممنوعیت از اشتغال به وکالت تلقی شده‌است.

ت- در ماده ۴۹ امکان دخالت قضات شافل در اختیار کارآموزان فراهم شده‌است.

ث- ماده ۵۴ امضای «رییس دادگستری مربوطه» را در جوار امضای رییس کانون استان برای صدور پروانه وکالت الزامی ندانسته‌است. این موضوع می‌تواند صدور پروانه را تا طی تشریفات رسیدگی به اعتراض به عدم صدور، معلق و موقوف کند.

ج- در ماده ۵۵ «تردید در صلاحیت وکیل» موجب دخالت هیات نظارت، تعلیق وکیل و بالاخره ابطال پروانه او به‌وسیله دادگاه عالی انتظامی قضات اعلام شده‌است- بدون اینکه دادسرا و دادگاه انتظامی کانون در این مورد نقشی داشته باشند. حال آنکه مرجع ممنوع‌کردن وکیل از وکالت و ابطال پروانه او منحصر دادگاه انتظامی کانون وکلا باید باشد.

چ- به موجب ماده ۵۶ حضور رییس کل دادگستری استان یا نماینده او در مراسم اتیان سوگند افراد برای اخذ پروانه وکالت الزامی دانسته شده‌است. عدم حضور این مقام اعطای پروانه راالی غیرالتهایی می‌تواند معلق کند.

ح- در تبصره ماده ۶۱ لایحه بدعت و نساواری غریب و بی‌سیلفیاتی آمده که، روضفظر از هرچیز، نیاز به آسیب‌شناسی و روانکاوای دارد:

«عقد قرارداد وکالت و مشاوره به میزان بیش از پنج‌برابر تعرفه مجاز نیست و مطالبه حق‌الوکاله و حق‌المشاوره و هزینه سفر و کلا زاید بر قرارداد یا تعرفه جرم محسوب و مرتکب علاوه بر مجازات‌های انتظامی- به مجازات تحصیل درآمد نامشروع موضوع ماده ۲ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری نیز محکوم می‌شود!!!»

ماحصل این تبصره این است که:

اولا- قانونگذار خود را در ورود و دخالت در قراردادهای خصوصی منعقدشده بین افراد مجاز دانسته آن‌هم در موضوعی که مثلا به اوراق و مسکن و دارو و مانند اینها مربوط نیست.

ثایا- قانونگذار در مقام مدافع سرمایه‌داران قرار گرفته تا در صورت طرح عداوی چندین‌میلیون‌تومانی یا دلاری، خدای‌نکرده ناچار شوند حق‌الوکاله سنگین بپردازند و خاطرشان مکدر شود!

خ- در تبصره ۲ ماده ۶۱تهذ نیز وکیل مکلف شده نسخه‌ای از قرارداد حق‌الوکاله را به دادگاه و اداره امور مالیاتی محل ارایه کند. عدم انجام این تکلیف نیز جرم‌نگاری شده و مجازات آن همان است که در تبصره ۱ ماده ۶۱ آمده‌است!!!انصافا در مورد کدام حرفه و شغل دیگری ضمانت اجرایی عقد قرارداد بیش از تعرفه یا عدم ارایه مدرک به اداره دارایی، جرم تلقی می‌شود؟ از این جهت گفتم که موضوع نیاز به آسیب‌شناسی و روانکاوای دارد!اگر قوانینی برای حمایت از مستضعفان و افراد بی‌ضاعت تصویب شود، قطعا هیچکس ایراد و اعتراضی نخواهد داشت. اما تصویب قانون برای «یبکاری کشیدن» از وکلا به نفع سرمایه‌داران واقعا نوبر است. بد نیست بررسی و روشن شود چند درصد از وکلا باغ‌ها و زمین‌ها و خانه‌ها و کارخانه‌ها و... آنچنانی دارند. سپس این آمار با آمار دیگر دارندگان این اموال و امکانات (خواه آنها که در بخش خصوصی هستند و خواه برخی دولتمردان) مقایسه شود.

د- در ماده ۱۰۱ صدور ابلاغ دایاران انتظامی به وزیر دادگستری وگنار شده و به موجب ماده ۱۰۲ برای نصب اعضای دادگاه تجدیدنظر انتظامی «تاییدرییس قوهقضاییه» شرط شده‌است. این هر دو مغایر استقلال کانون‌هاست و می‌تواند تعیین تکلیف این دو مورد را مدت‌ها معلق کند

ادامه در صفحه ۶

و حید صابری: موسسه مطالعات دین و اقتصاد به مناسبت

نزدیک‌شدن به هفته دفاع مقدس در پی آن است که اقتصاد روزهای جنگ را با آمار به تصویر بکشد. به همین دلیل این موسسه این‌روزها برای چندین جلسه میهمان آنانی است که اقتصاد آن دوره را با تمامی مشکلاتش پیش ببرند. اولین سخنران حسن عابدی جعفری، دومین وزیر بازرگانی دولت جنگ است، می‌گوید: «کشور با شش‌میلیارد دلار اداره می‌شد. از این شش‌میلیارد بیش از نیمی از آن مستقیما صرف هزینه‌های نظامی می‌شد و اصلا جدا از هزینه کالاهای عمومی بود. این میزان ارز باید برای تامین مایحتاج عمومی و همچنین ترمیم خسارت‌ها و دیگر کارها استفاده می‌شد.» نکات جالبی از این دست در سرتاسر سخنان جعفری به چشم می‌آید. روایت سال‌های جنگ در بخش بازرگانی را از زبان وی می‌خوانیم.

واقع مهم تاریخی هرگز محدود به زمان خود نخواهند ماند. رویدادهایی چون مشروطه، انقلاب اسلامی و جنگ تأثیراتی دارند که همواره باقی خواهد ماند. این وقایع چنان عمیقند که تمام اجزای نظام را دستخوش تغییر قرار می‌دهند و از این جهت، این وقایع در تغییر جهت‌گیری جامعه و سرنوشت یک کشور تعیین‌کننده هستند. از این‌جهت نه اقتصاد و نه جامعه‌شناسی و نه دیگر شاخه‌های علوم نمی‌توانند از آنها عبور کنند. اقتصاد قبل از جنگ و در حقیقت قبل از انقلاب، با یک واژه قابل تحلیل است و آن وابستگی است. آنچه انقلاب و مردم بدنبال آن بودند نفی این وابستگی و دنبالروی از ارزشی بود بنام استقلال. در آن دوران کار دولت این بود که نفت بفروشد و کالا وارد کند. اگرچه چندین برنامه اقتصادی در آن رژیم تنظیم‌شده بود اما به‌صورت کلی در آن دوران این وضعیت تغییری نکرد. برای مثال در آن دوران چندین مدرسه بازرگانی تأسیس شد تا متخصصان را تربیت کنند که بتوانند محصولات خارجی را در ایران بفروشند. این مساله را همچنین می‌توان در تأسیس بندر یا تبلیغات تلویزیونی به‌خوبی دید. در آن زمان افراد عادی تلاش می‌کردند با وصل‌شدن به شاهراه واردات زندگی خود را زربور کنند؛ اتفاقی که بغیر از این راهی نداشت. این مساله فرهنگ کار را هم در کشور تحت تأثیر قرار داده بود. در فضایی که تکیه بر مصرف از پول نفت ترویج می‌شد دیگر چندان رغبتی به تولید نبود. انقلاب اسلامی در مقابل این فرهنگ موضع گرفت و تلاش کرد این وضعیت را از مصرف‌گرایی و واردکنندوبودن به استقلال و صادرکنندوبودن تغییر دهد؛ اما چندی از این تلاش‌ها نگذشته بود که جنگ آغاز شد.

اقتصاد کشور برای مواجهه با جنگ ناچار به تنظیم استراتژی‌های مشخص بود. در این فضا کشور سه استراتژی مهم داشت. استراتژی اول استراتژی بقا بود؛ یعنی حالا که جنگ بر ما تحمیل شده و سرمایه‌ها در حال ازیرفتن است، ما باید باقی مایمات را بتوانیم ارزش‌هایمان را حفظ کنیم- خود همین باقیماندن یک ارزش است. برای مثال وقتی کارخانه‌ای بمباران می‌شد ما نمی‌توانستیم از آن صرف‌نظر کنیم. استراتژی بقا در اینجا به ما این رهنمود را می‌داد که اگر این کارخانه برای بقای کشور لازم است باید باافاصله باسازری شود. برای مثال کارخانه آلومینیوم اراک که در شرایط عادی وسایلی می‌ساخت که در ساختمان موردنیاز است، در زمان جنگ بره‌هایی می‌ساخت که در موشک‌ها و دیگر تراب‌شونده‌ها استفاده می‌شد. وقتی دشمن این کارخانه را بمباران می‌کرد، علاوه بر تلفات جانی، خود کارخانه هم آسیب جدی می‌دید. در این شرایط سازوکاری وجود داشت که در آن عده‌ای وارد عمل می‌شدند تا باافاصله این کارخانه را سرپا کنند. این جزو وظایف همه‌روز وزارتخانه‌ها بود که در مورد حیطة مسوولیت‌شان چنانچه آسیب حیاتی به تأسیسات می‌رسید باافاصله آن را ترمیم کنند.

استراتژی دیگر استراتژی حفظ بود. تمام روز خانه‌ها موظف بودند به‌صورت پافاند عامل یا غیر عامل از زیرساخت‌ها و تأسیسات محافظت کنند؛ برای مثال در کنار مخازن تا ارتفاع خیلی زیاد کیسه‌های شن می‌گذاشتیم تا ماحصل این تبصره این است که:

استراتژی سوم که شاید عجیب به نظر آید استراتژی توسعه بود. دو استراتژی قبل را جنگ بر ما تحمیل کرده بود اما ما استراتژی توسعه را نیز مدنظر داشتیم. برای مثال اولین برنامه توسعه کشور در دولت جنگ اتفاق افتاد. این برنامه در دولت تنظیم شد، در هیات دولت رای آورد و به مجلس رفت تا در جاهایی که امکانش وجود داشت کشور را توسعه دهیم. برای مثال در حوزه معادن باید کشف و استخراج توسعه پیدا می‌کرد. مجلس در پاسخ به این لایحه پیام داد که ما در زمان جنگ نمی‌توانیم با برنامه کار کنیم! این طرح را نخست‌وزیر

اقتصاد

وزیر بازرگانی دولت دفاع مقدس:

کشور با ۶میلیارد دلار اداره می‌شد

گزارش «بانک جهانی» نوشت: «این شبیه معجزه است که این اقتصاد در دوران جنگ سقوط نکرد»



با کمک متخصصان وزارت بهداشت و درمان فهرستی تهیه شد که حداقل کالری موردنیاز یک فرد باید چقدر باشد و این حداقل کالری باید با چه کالاهایی تامین شود. من بنقل از دوستان و بزرگانی که هستند می‌گویم که در انگلستان در زمان جنگ، چندین وزارتخانه برای تامین کالاهای مردم ایجاد شد اما ما در حد یک معاونت، این کار را انجام دادیم. این فهرست به‌خاطر محدودیت‌های ارزی چندان بلند نبود. برای مثال ما مخیر بودیم از بین کره و پنیر یکی را انتخاب کنیم و از آنجا که پنیر، بیشتر نیاز مردم را برآورده می‌کرد، آن را انتخاب کردیم و مورد سرزنش بودیم که با کنارگذاشتن کره، ویتامین A را از رژیم غذایی مردم حذف می‌کنیم اما یکی از آنها برای ما میسر بود. ما از قبل از انقلاب در بسیاری از کالاهای بزرگ‌ترین واردکننده کشور بودیم.مانند شیر خشکا. باید در اینجا الگوی مصرف تغییر می‌کرد و وزارت بهداشت هم این تلاش را می‌کرد که شیر مادر را تبلیغ کند اما ما مجبور بودیم در کوتاهمدت نیاز نوزادان را برآورده کنیم و بخشی از ارز کشور، صرف شیر خشک شد.

شاید تصور اداره یک کشور با افزایش جمعیت چشمگیر آن سال‌ها، با شش‌میلیارد دلار الان به‌خصوص با این درآمدهای ارزی کلان، مشکل باشد. من خودم با مقایسه درآمدهای این سال‌های دولت با درآمد آن سال‌های جنگ، انتظار تحولات جدی را در کشور داشتیم اما متأسفانه این اتفاق نیفتاد. از این شش‌میلیارد بیش از نیمی از آن مستقیما صرف هزینه‌های نظامی می‌شد و اصلا جدا از هزینه کالاهای عمومی بود. این میزان ارز باید برای تامین مایحتاج عمومی و همچنین ترمیم خسارت‌ها و دیگر کارها استفاده می‌شد. برای اینکه حق مطلب در دشواری تامین کالااندا شود باید از جابه‌جایی‌های جمعیتی یاد کنیم. اول اینکه شش استان وقتنی جوان بودند در یک بقالی کار می‌کردم. ما با بقالی خومنان حساب همه‌چیز را داشتیم اما در وزارت بازرگانی هیچ حساب‌و‌کتابی وجود نداشت چون از قبل قرار بود وضعیت آزاد و شناوری باشد که هرکس در این کار بخواهد بکند. بنابراین کار از اینجا شروع شد که ما مدیربین را تحت عنوان طرح و برنامه قرار دادیم که ماموریت آن‌ها، این بود که ولو به‌صورت دستی اطلاعات و ارقامی را تهیه و تبدیل به نمودار می‌کردند و ما از روی نمودار وضعیت سیلوها را می‌فهمیدیم.

بعد از اینکه اطلاعات و ارقام به دست می‌آمد ما باید ساختار وزارت بازرگانی را طوری تنظیم می‌کردیم که جایگوی نیازهای جنگ باشد. با نظارت دوستان و کارشناسان وزارت را به چند بخش تقسیم کردیم. یک بخش پشتیبانی‌هایی است که هر روز خانه‌ای باید داشته باشد. مثل معاونت اداری مالی، معاونت حقوقی و مجلس و غیره. بخش دوم مربوط به فعالیت‌های جاری وزارتخانه بود مثل واردات و صادرات که معاونت‌هایشان تقویت شد. تأسیس مراکز تهیه و توزیع کالا یکی از کارهایی بود که برای مواجهه با تنگنای مشکلات واردات در آن زمان انجام شد. اقدام دیگر تأسیس معاونت صادرات بود که برای بسیاری در شرایط جنگی معنی نداشت اما تشکیل هسته‌های اصلی صادرات برای توسعه لازم بود.

برحسب تامین نیازهای داخلی، معاونتی تحت عنوان تامین مایحتاج عمومی ایجاد شد. این در آن زمان چالش اصلی وزارت بازرگانی بود. این معاونت باید نیازهای عمومی

را برآورد و تهیه می‌کرد. برآورد نیازها اینگونه بود؛ از آنجا که امکانات ارزی برای پوشش تمام مایحتاج مردم وجود نداشت، و صرفه‌جویی در کشور، سهم مهمی داشتند که بدون آن

فرهنگ، امکان ادامه کار وجود نداشت. عزیز دیگری که نقش مهمی داشت شهید بهشتی بود که با سنگ‌بناهایی که در قانون اساسی گذاشتند امکان حیات اقتصادی در شرایط جنگ را بنا نهادند؛ برای نمونه اگر مفهوم عدالت در قانون اساسی نبود ما نمی‌توانستیم کوبین توزیع کنیم. یکی دیگر از تأثیرگذاران مرحوم مهندس(اعالی‌نسب) بود که من گرچه توفیق تحصیل نظری نزد ایشان را نداشتم اما در عمل از مکتب ایشان بسیار استفاده کردم. ایشان تجربه‌هایی که در جنگ‌های دیگر در دنیا اتفاق افتاده بود را به ما گوشزد و از بسیاری از اتفاقات ناگوار جلوگیری می‌کرد. برای مثال زمانی که ما شرایط تامین کالای موردنیاز بازار را نداشتیم و می‌خواستیم کمی کمتر از نیاز بازار کالا توزیع کنیم ایشان برای ما مثال زدند که بین کفش سایز ۴۰ و ۴۲ فقط دو شماره تفاوت هست اما اگر شما به‌جای کفش ۴۲ که اندازه پای شماست سایز ۴۰ خریدید فقط پولتان را هدر دادید! کفش قابل‌استفاده نیست. همین‌که شما کمی کمتر از نیاز کشور کالا توزیع کنید چنان تنشی در بازار به وجود می‌آید که گویی خیلی کمتر از نیاز مردم در بازار جنس پیدا می‌شود و بعد باید دوبار نیاز بازار جنس داخل بازار بریزید تا بتوانید به بازار ارامش بدهید. من بدون افتراق ایشان را معملر اقتصاد و بازرگانی جنگ می‌دانم. شخص دیگری که خیلی تأثیرگذار بودند، شخص نخست‌وزیر بود. روزی او ساعت دو نیمه‌شب با من تماس گرفت و گفت که عدس در بازار کم شده‌است. نخست‌وزیر و حرف‌شوی ایشان از آقای عالی‌نسب بسیار نکته‌مبثی بود. غیر از نخست‌وزیر، باید از آقای بهارز نبوی یاد کنیم که معاون نخست‌وزیر در امور دفاع و پشتیبانی از جنگ بود. قبل از ایشان آقای فیروزآبادی این مسوولیت را داشت و شاید آن تجربه، ایشان را کمک کرد که امروز در مقامی که دارد خدمتگزار باشند. علاوهبر اینها معاونت‌های پشتیبانی که در همه‌وزارتخانه‌ها بودند و سازمان‌هایی، مانند جهاد نقش بسزایی در سامان‌دانن امور جنگ داشتند.

ما بعد از جنگ گزارشی از بانک جهانی داشتیم که در آخر آن جمله‌ای نوشته بود: این شبیه معجزه‌است که این اقتصاد در دوران جنگ سقوط نکرد؛ در واقع این شبیه افسانه‌است که ما توانستیم با بدعی ارزی صفر؛ از شرایط جنگ عبور کنیم. دلم می‌خواهد در آخر از این نکته هم یاد بکنم که در همان شرایط ساناریویی تنظیم شد که اگر درآمذ ارزی کشور به صفر رسید، چگونه کشور را اداره کنیم. چندین سناریو تهیه کردیم که یکی از آنها درآمد ارزی صفر بود. برای هر یک از وزارتخانه‌ها و دیگر نهادهای مسوول شرح وظایفی تهیه شده بود که چنانچه همه مرزهای ما را بستند و اجازه هیچ تبدالی به ما ندادند چگونه کشور را اداره کنیم.

در زمان جنگ در وزارت بازرگانی، برحسب تأکید مرحوم

مهندس عالی‌نسب که باید اساس کار بر تولید باشد، معاونتی تشکیل شد با عنوان معاونت پشتیبانی تولید که نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرد؛ برای مثال تا آن روز مسوولان شبکه‌های صنفی سا معمولاً از تجار و بازرگانان و بخش توزیع بودند. برای اولین‌بار در این دوره بخش تولید وارد این مجموعه شد؛ یعنی از آن به بعد در ترکیب مسوولان خانه اصناف و ایچمن‌های صنفی حتماً از بخش تولید

استفاده می‌شود. این بخش تولید در زمان جنگ بسیار در خدمت به مردم کمک کردند. بسیاری از این کارگاه‌ها که در شرایط عادی محصولات روزمره تولید می‌کردند در آن زمان محصولات دفاعی را نیز تولید می‌کردند. وقتی که محله‌ای در شهر بمباران می‌شد صنف شیشه و در و پنجره خیلی سریع وارد جریان می‌شدند و ساختمان را خیلی سریع ترمیم می‌کردند و تحول می‌دادند.

در آن شرایط اساءعه‌ای بودند که شرایط جنگ را

برنمی‌تافتند و از ترک این شرایط که کشور در تنگناست عاجز بودند. من هنوز هم از لفظ بحران استفاده نمی‌کنم، چون آقای نخست‌وزیر در تمام آن سال‌ها به کسی اجازه نمی‌دادند که از این لفظ استفاده کنند و معتقد به بحران نبودند. برای تبادر به ذهن، خدمت شما عرض می‌کنم، شاید رایتان قابل باور نباشد که یکی از نمایندگان من را مواخذه کرد که شما چرا اجزا نمی‌دهید سیر بنز وارد شود؛ مشکل آن‌ها این بود که در شرایط جنگی دنبال زندگی عادی بودند. من خاطرم هست که ما در آن زمان شیر خشک وارد کردیم اما ارزی نداشتیم که شیشه و سرشیشه شیر را وارد کنیم. آقای قرائتی که من در اد جلسای دیدن به من گلابه کرد که بچه‌ها بدون سرشیشه درست غذا نمی‌خورند و پدرومادر را هم اذیت می‌کنند؛ اما واقعیت آن است که ارزی برای واردات سرشیشه نداشتیم. روغن وارد می‌کردیم اما ظرفی نداشتیم که روغن را در آن بریزیم، در برخی مقاطع روغن را با کیسه پلاستیکی تحویل مردم می‌دادیم.

بازخوانی آمار

